

پنجشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۲ • سال دهم • شماره ۱۸۰۷ • ۷

روزنامه		
فرهنگ ایرانی		
گذر از دانش حافظه‌ای به درک مفهومی	صفحه ۸	
آنچه دربارهٔ المپιάد زیست‌شناسی نمی‌دانستید!	صفحه ۹	
عملکرد دولت استرالیا نقض صریح حقوق بشر است	صفحه ۱۰	

گفت‌وگو
گفت‌وگو با آذر تشکر در مورد مهاجر و مهاجرت خود را به ناشناخته سپردن
نگار حسینی
ناشناخته است، چیزی است که به نظر می‌رسد جامعه ایران را وادار به پذیرفتن خود کرده است. پناهندگی به‌عنوان یک زیرمجموعه مهاجرت، آخرین بحث استیصال است، بنه کن شدن بدون هیچ آمیدی برای بازگشت به وطن. با آذر تشکر، جامعه شناس، در مورد مهاجرت و مهاجران ایرانی و مسایل آن گفت‌وگو کرده‌ایم:

۴ به‌عنوان نخستین پرسش، با توجه به فراگیرشدن مهاجرت و پناهندگی در سال‌های اخیر آیا می‌توان مهاجرت را در طبقه خاصی جست‌وجو کرد یا اینکه باید پذیرفت این مساله فراگیرتر از آن شده است که بتوان به این شکل، آن را بررسی کرد؟

بهرتر است در پاسخ به این سوال از کمی قبل و به شکل تاریخی این موضوع را بررسی کنیم. در واقع بعد از انقلاب موج مهاجرت خیلی جدی شده است. پیش از این بر خوردهایی که با موضوعی به اسم مهاجرت شده است، بیشتر از منظر بررسی نقش مهاجرت در برنامه‌های توسعه بوده است و در واقع وضعیت نیروی انسانی را مطالعه می‌کرده است. یعنی پروژه‌هایی که به این موضوع نگاه کرده‌اند، بیشتر با این نگاه که مهاجرت فرصت است یا تهدید بوده‌اند البته جدیدا تلاش شده است که در این‌باره به نگاهی جدیدی دست یافته شود مانند اینکه الگوها و فرآیندها یا ویژگی‌های مهاجرت بررسی و تحولات آن سنجیده شود. از جمله باید به بررسی‌هایی درباره دوره‌های مهاجرتی با مقصد و مبدأ مهاجرت و دلایل آن هم اشاره کرد. مثلا اینکه در یک دوره‌ای مهاجرت به ژاپن یا آمریکا و اروپا بیشتر بوده یا یک دوره به دلیل تحصیلات یا جنگ یا هر دلیلی بیشتر معمول بوده است. این بحث‌های جدیدتری است که از بحث هزینه‌ها یا فواید مهاجرت در توسعه ملی کمی فراتر می‌روند و سعی در فهم بهتر موضوع دارند. اما به اعتقاد من در واقع به پدیده مهاجرت و ابعاد آن به‌عنوان یکی از مظاهر مهم مدرنیته ایرانی کمتر توجه شده است. اینکه اساسا پدیده مهاجرت در دوره معاصر چه بوده و چه ابعادی داشته و اینکه چه نقشی در مدرنیته معاصر ایرانی بازی می‌کند و انسان مدرن ایرانی را دچار چه تحولاتی کرده است.

۴ در صدساله اخیر شکل مهاجرت در ایران چگونه بوده است؟

سفرنامه‌های مهم در تاریخ و منابع مکتوب، به ما می‌گویند که همیشه مانند بسیاری سرزمین‌های دیگر، در ایران ما مسافرا داشته‌ایم. با آغاز مدرنیته ما سفرهای دوره قاجار را داریم. شاهان قاجار سفر می‌کردند. اولین دانشجویانی که از ایران در دوره امیرکبیر می‌روند افرادی‌اند که باغدغه اینکه چیزی یاد بگیرند و برگردند فرستاده می‌شوند. اینها همه مسافرا، به حساب می‌آیند نه «مهاجر». در دوره پهلوی‌ها به جز مقاطع خاصی مثلا زمان مسایل جنبش کمونیستی در ایران و شهریور ۲۰ که یک موج مهاجرت اجباری به شکل تبعید و فرار به شوروی ایجاد شد، الگوی غالب مهاجرت دیده نمی‌شود. الگوی اصلی تا اواخر دوره پهلوی دوم هم آن چیزی است که ما می‌توانیم از آن به‌عنوان مسافرت یاد کنیم نه مهاجرت. یعنی آدم‌ها کوتاهمدت یا بلندمدت براساس ترجیحات شخصی یا اعزام‌های دولتی و براساس ضرورت‌های حرفه‌ای می‌رفتند و برمی‌گشتند و این رفت‌وبرگشت هر چند گاه طولانی‌مدت هم که بوده، گویانه سفر بوده است. قبل از انقلاب در واقع دوره مدرنیته آمرانه با رجحان وجوه مادی آن است. تغییر فضای شهری، تغییرات در نظام بروکراتیک، حتی آموزشی و رسانه‌ها و… گرچه تغییر سبک زندگی را هدف قرار داده بود، اما در وجوه مادی و تحمیل شکل مادی مدرنیته دستاورد بیشتری داشت. در این دوره هم الگو، الگوی سفر و مسافرت است. در واقع الگوی سفر، مسافرا و مدرنیته آمرانه‌ای که در این دوره جنبه مادی زندگی را هدف قرار داده با هم منطبق است. یعنی آدم‌ها می‌روند الگوی معماری را اقتباس می‌کنند و برای خودشان به همان سبک خانه می‌سازند. مواجهه انسان ایرانی با مدرنیته غربی در نقش مسافرت است و ظاهرا هم سیستم‌های اجتماعی و جایگاه جهانی حکومت به این قضیه کمک می‌کرده‌است.

۴ پس از آن و در دوره پس از انقلاب چه اتفاقی برای این الگو افتاده است؟

بعد از انقلاب، اتفاق بسیار مهمی افتاده است در نوع شخصیت انسان مدرن ایرانی و آن این است که پدیده مهاجرت به معنی «جاکن شدن» و «بنه‌کن شدن» و بیرون رفتن از مرزها و «خود را به ناشناختگی سپردن»، بهشدت معمولی و طبیعی و همه‌گیر شده است. اگر نگاهی به سه‌دهه گذشته بکنید، بیشتر از این جنبه مهم است که در اطراف خودتان هیچ کسی را پیدا نمی‌کنید که حداقل یکبار در زندگی به این سوال پاسخ نداده باشد که «مهاجرت بکنم یا نه؟» و «آیا من ممکن است مهاجر شوم یا نه؟» حتی برای گروه‌های اجتماعی مرجع مانند روشنفکران نیز این طبیعی شده است که خیلی‌ها مهاجرت کرده باشند. گویی یک‌ی از سوالات دلبهی انسان مدرن ایرانی پس از انقلاب همین سوال بوده است. البته پاسخ‌ها متفاوت بوده‌اند اما اساسا خود اینکه چرا من مجبور به این انتخاب بین خانه خودم و جایی دیگر هستم و چرا موضوع مهاجرت موضوع شخصی من شده است، به عنوان یک سوال فلسفی- اجتماعی در ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

در واقع به نظر می‌رسد که مهاجرت، طبقه را در ایران درنوردیده است. بسیار فراگیر شده انگیزه‌ها برای آن مختلف هستند اما اینطور نیست که بتوانی گروه‌ها یا طبقاتی را پیدا کنی که این سوال برای آنها مطرح نشده باشد. وقتی پدیده‌ای به این شکل در می‌آید و چنین بعدی پیدا می‌کند، اولا یک جنبه بهشدت شخصی پیدا می‌کند و در عین حال بهشدت اجتماعی است و از سوی دیگر بهشدت هم فلسفی است. رای من به‌عنوان جامعه‌شناس در مواجهه با چنین پدیده‌ای، فهم آن مطرح است. ابتدا باید این پدیده را فهم کنم که این پدیده چیست که این همه به روح و روان ما چسبیده و تجربه زیسته تک‌تک همه ما را در ۳۰ سال اخیر با خود پیوند داده و گره زده است.

ادامه در صفحه ۱۰

روزنامه

فرهنگ ایرانی

گذر از دانش حافظه‌ای به درک مفهومی		
آنچه دربارهٔ المپιάد زیست‌شناسی نمی‌دانستید!		
عملکرد دولت استرالیا نقض صریح حقوق بشر است		

گفت‌وگو
گفت‌وگو با آذر تشکر در مورد مهاجر و مهاجرت خود را به ناشناخته سپردن
نگار حسینی
ناشناخته است، چیزی است که به نظر می‌رسد جامعه ایران را وادار به پذیرفتن خود کرده است. پناهندگی به‌عنوان یک زیرمجموعه مهاجرت، آخرین بحث استیصال است، بنه کن شدن بدون هیچ آمیدی برای بازگشت به وطن. با آذر تشکر، جامعه شناس، در مورد مهاجرت و مهاجران ایرانی و مسایل آن گفت‌وگو کرده‌ایم:

۴ به‌عنوان نخستین پرسش، با توجه به فراگیرشدن مهاجرت و پناهندگی در سال‌های اخیر آیا می‌توان مهاجرت را در طبقه خاصی جست‌وجو کرد یا اینکه باید پذیرفت این مساله فراگیرتر از آن شده است که بتوان به این شکل، آن را بررسی کرد؟

بهرتر است در پاسخ به این سوال از کمی قبل و به شکل تاریخی این موضوع را بررسی کنیم. در واقع بعد از انقلاب موج مهاجرت خیلی جدی شده است. پیش از این بر خوردهایی که با اسم مهاجرت شده است، بیشتر از منظر بررسی نقش مهاجرت در برنامه‌های توسعه بوده است و در واقع وضعیت نیروی انسانی را مطالعه می‌کرده است. یعنی پروژه‌هایی که به این موضوع نگاه کرده‌اند، بیشتر با این نگاه که مهاجرت فرصت است یا تهدید بوده‌اند البته جدیدا تلاش شده است که در این‌باره به نگاهی جدیدی دست یافته شود مانند اینکه الگوها و فرآیندها یا ویژگی‌های مهاجرت بررسی و تحولات آن سنجیده شود. از جمله باید به بررسی‌هایی درباره دوره‌های مهاجرتی با مقصد و مبدأ مهاجرت و دلایل آن هم اشاره کرد. مثلا اینکه در یک دوره‌ای مهاجرت به ژاپن یا آمریکا و اروپا بیشتر بوده یا یک دوره به دلیل تحصیلات یا جنگ یا هر دلیلی بیشتر معمول بوده است. این بحث‌های جدیدتری است که از بحث هزینه‌ها یا فواید مهاجرت در توسعه ملی کمی فراتر می‌روند و سعی در فهم بهتر موضوع دارند. اما به اعتقاد من در واقع به پدیده مهاجرت و ابعاد آن به‌عنوان یکی از مظاهر مهم مدرنیته ایرانی کمتر توجه شده است. اینکه اساسا پدیده مهاجرت در دوره معاصر چه بوده و چه ابعادی داشته و اینکه چه نقشی در مدرنیته معاصر ایرانی بازی می‌کند و انسان مدرن ایرانی را دچار چه تحولاتی کرده است.

۴ در صدساله اخیر شکل مهاجرت در ایران چگونه بوده است؟

سفرنامه‌های مهم در تاریخ و منابع مکتوب، به ما می‌گویند که همیشه مانند بسیاری سرزمین‌های دیگر، در ایران ما مسافرا داشته‌ایم. با آغاز مدرنیته ما سفرهای دوره قاجار را داریم. شاهان قاجار سفر می‌کردند. اولین دانشجویانی که از ایران در دوره امیرکبیر می‌روند افرادی‌اند که باغدغه اینکه چیزی یاد بگیرند و برگردند فرستاده می‌شوند. اینها همه مسافرا، به حساب می‌آیند نه «مهاجر». در دوره پهلوی‌ها به جز مقاطع خاصی مثلا زمان مسایل جنبش کمونیستی در ایران و شهریور ۲۰ که یک موج مهاجرت اجباری به شکل تبعید و فرار به شوروی ایجاد شد، الگوی غالب مهاجرت دیده نمی‌شود. الگوی اصلی تا اواخر دوره پهلوی دوم هم آن چیزی است که ما می‌توانیم از آن به‌عنوان مسافرت یاد کنیم نه مهاجرت. یعنی آدم‌ها کوتاهمدت یا بلندمدت براساس ترجیحات شخصی یا اعزام‌های دولتی و براساس ضرورت‌های حرفه‌ای می‌رفتند و برمی‌گشتند و این رفت‌وبرگشت هر چند گاه طولانی‌مدت هم که بوده، گویانه سفر بوده است. قبل از انقلاب در واقع دوره مدرنیته آمرانه با رجحان وجوه مادی آن است. تغییر فضای شهری، تغییرات در نظام بروکراتیک، حتی آموزشی و رسانه‌ها و… گرچه تغییر سبک زندگی را هدف قرار داده بود، اما در وجوه مادی و تحمیل شکل مادی مدرنیته دستاورد بیشتری داشت. در این دوره هم الگو، الگوی سفر و مسافرت است. در واقع الگوی سفر، مسافرا و مدرنیته آمرانه‌ای که در این دوره جنبه مادی زندگی را هدف قرار داده با هم منطبق است. یعنی آدم‌ها می‌روند الگوی معماری را اقتباس می‌کنند و برای خودشان به همان سبک خانه می‌سازند. مواجهه انسان ایرانی با مدرنیته غربی در نقش مسافرت است و ظاهرا هم سیستم‌های اجتماعی و جایگاه جهانی حکومت به این قضیه کمک می‌کرده‌است.

۴ پس از آن و در دوره پس از انقلاب چه اتفاقی برای این الگو افتاده است؟

بعد از انقلاب، اتفاق بسیار مهمی افتاده است در نوع شخصیت انسان مدرن ایرانی و آن این است که پدیده مهاجرت به معنی «جاکن شدن» و «بنه‌کن شدن» و بیرون رفتن از مرزها و «خود را به ناشناختگی سپردن»، بهشدت معمولی و طبیعی و همه‌گیر شده است. اگر نگاهی به سه‌دهه گذشته بکنید، بیشتر از این جنبه مهم است که در اطراف خودتان هیچ کسی را پیدا نمی‌کنید که حداقل یکبار در زندگی به این سوال پاسخ نداده باشد که «مهاجرت بکنم یا نه؟» و «آیا من ممکن است مهاجر شوم یا نه؟» حتی برای گروه‌های اجتماعی مرجع مانند روشنفکران نیز این طبیعی شده است که خیلی‌ها مهاجرت کرده باشند. گویی یک‌ی از سوالات دلبهی انسان مدرن ایرانی پس از انقلاب همین سوال بوده است. البته پاسخ‌ها متفاوت بوده‌اند اما اساسا خود اینکه چرا من مجبور به این انتخاب بین خانه خودم و جایی دیگر هستم و چرا موضوع مهاجرت موضوع شخصی من شده است، به عنوان یک سوال فلسفی- اجتماعی در ایران کمتر مورد توجه قرار گرفته است.



بخشی از مناظر غیر مسکونی سیدنی که به اقیانوس متشنگ می‌شود؛ عکس: صبا صراف

گزارش «شرق» از زندگی پناهجویان ایرانی که با قایق سالم به استرالیا رسیده‌اند

۲۰ روز زندگی جان‌برکفان بی‌گذرنامه روی آب

صبا صراف

دعوا و درگیری از دریا تا خشکی

گرسنگی، خستگی و ترس از مرگ در سفر، چنان بر جان رخنه می‌کند که شاید بهترین لحظه، زمان دیدن مأموران استرالیا و گرفتن پناهجویان از آب است. قایق‌ها به سمت شمال استرالیا می‌روند و مأموران دولتی استرالیا آنان را از آب‌های نزدیکی شهر «اروین» می‌گیرند. تاکنون دولت، پناهجویان را یا در همین شهر نگه می‌داشت یا به شهر کوچک دیگری در جنوب استرالیا به نام «ادلید» منتقل می‌کرد. باید از این نقطه به بعد، مواظب همه رفتارها و حرف‌ها بود؛ پناهجویان را به کمپ‌های مخصوص می‌فرستند تا در مورد هویت آنان تحقیق شود و ثابت شود آنان در کشور خود مشغول به امر خلاف نبودند. عمدتا خانواده‌های دارای سه تا چهار بچه را با یک زوج جوان در یک خانه یا اتاق‌های مشترک قرار می‌دهند و سعی می‌کنند ترکیب افراد جوری باشد که دعوا و درگیری کمتر پیش بیاید. با این وجود، عمدتا در این کمپ‌ها دعوایی که از درون قایق شروع شده بود، باز هم ادامه می‌یابد. اگر هم موج‌های آب جان مسافران را نگردد گاه همین دعوها و درگیری‌های درون قایق و بین مسافران هر لحظه بر خطر غرق‌شدن می‌افزاید و باید کسی باشد دعوا را فرو بنشاند.

«البته قایق ما جان سالم به‌در برد اما هنوز هم نمی‌توانم مرگ بهترین دوستانم را که در قایق بعدی بودند فراموش کنم. یکی از آشنایان نزدیک‌مان بودند. فکر کنید که در ایران ما همواره با هم بودیم و ارتباط خانوادگی زیادی داشتیم. برای همین بچه‌های آنها هم تصمیم گرفتند با ما مهاجرت کنند و در قایق بعدی ما بودند اما هر چه منتظر شدیم، دیدیم به ساحل نرسیدند.»



«در قایق ما یک ایرانی با یک افغان دعوایشان شد باید می‌دیدي چه اوضاعی پیش آمد، قایق هر لحظه به یک‌سو می‌رفت و این دو و همراهانشان بی‌توجه به بقیه یقه هم را گرفته بودند فقط شناس آوردیم غرق نشدیم.» سارا و برادر بزرگ‌ترش با هم به مرز استرالیا آمدند و یک خواهر و برادر کوچکش چند ماه بعد از آنها از همین روش پناهنده شدند. همه اعضای این خانواده به سلامت قدم به خشکی استرالیا گذاشتند اما سارا که در ایران به آرایشگری مشغول بوده و در حال مهاجرت نیز به دنبال ادامه همین شغل در استرالیا می‌گردد، می‌گوید تا مدت‌ها و در زندگی چندماهش در کمپ شاهد چنین دعوایی بوده است. «خیلی از افراد، سر همسرانشان با هم در گیر می‌شوند؛ حتی خیلی از زن و شوهرها هم بعد از ورود به خاک این کشور با هم در گیر می‌شوند. خیلی از زنان از شوهرانشان شکایت می‌کنند و سعی در جدایی دارند دایما در کمپ‌ها با درگیری‌های اینچنینی مواجه‌هستیم.»

مهاجرت به هر قیمت

مهاجر، موهای جو گندمی، چهره تیره و ظاهر مرتبی دارد کت قهوه‌ای جیرش نشان می‌دهد که داشتن تیپ و ظاهر خوب برایش مهم است. به گفته خودش ۲۵سال رویای مهاجرت از ایران را داشت. برای همین دوبار از ایران خارج شد و در این سال‌ها گاه در کشورهای مختلف، مانند قطر، مالزی، اندونزی و ترکیه زندگی کرده و باز به دلیل شرایطی مجبور شده به ایران بازگردد و تاکنون یکبار رنج مهاجرت را به جان می‌خورد خود را به آب‌های این کشور می‌رساند. تنها انتخاب، پایاپای نبود، گیه برمی‌کام این افراد و تغییر شرایط فعلی و شاید کمی سخت‌گیری‌های نخست‌وزیر، بر برخی را به این فکر اندازد که کمی بیشتر در مورد مقصد خود تامل کنند. مانند سحر که حدود دوماه پیش به اندونزی رفته بود تا از طریق قایق به استرالیا مهاجرت کند اما با شنیدن خبرهای جدید ناگهان پشیمان شد. او می‌گوید: «خیلی‌ها که با من بودند رفتند. حدود دو هفته پیش با بیشتر، اگر من هم رفته بودم الان در همان کشتی غرق شده بودم. می‌گویند قایق تاب موج‌ها را نیاورد.»

«آموزش زبان انگلیسی، برای ارتباط بیشتر، می‌توانید با «لیندا» به شماره تلفن… تماس بگیرید.» لیندا معلم یکی از کلاس‌های رایگان آموزش زبان در استرالیاست، گوهشی را که برمی‌دارد خیلی جدی و سخت پاسخ می‌دهد، در مورد محل کلاس هیچ نمی‌گوید تا آنکه بالاخره می‌پرسد« شما پناهجو هستید؟» جواب «نه» را که می‌شود تازه در مورد کلاش، آنکه کجا برگزار می‌شود، چند ساعت است و… شروع به صحبت می‌کند. او باز در آخر مکالمه لحنش جدی می‌شود و تأکید می‌کند: «این کلاس برای پناهجویان نیست.»

اگرچه برای پناهجویان در استرالیا کلاس‌های مخصوص در نظر گرفته‌شده و دولت اجازه می‌دهد آنان به صورت رایگان در این کلاس‌های آموزشی شرکت کنند اما همچنان بسیاری از موسسه‌های آموزشی یا معلمان، مانند لیندا، از پذیرفتن پناهجویان در کلاس‌های زبان سر باز می‌زنند یا برایشان کلاس‌های جداگانه‌ای از دیگر دانشجویان خود برگزار می‌کنند. پناهجویان استرالیا پس از گذراندن مدت زمانی در کمپ‌های مخصوص، با گرفتن اقامت این کشور بعد از حدود شش ماه صاحب تمامی امکانات دولتی برای داشتن مسکن و خدمات درمانی و آموزشی می‌شوند. آنان که عمدتا از کشورهای ایران، پاکستان افغانستان و سوریه هستند، می‌دانند چندان محبوبیتی بین مردم و دیگر مهاجران این کشور ندارند، اما باز حتی نیمی از امکاناتی که دولت استرالیا برای آنان در نظر گرفته، می‌تواند انگیزه مهمی برای آن باشد که همچنان افرادی جانشان را در کف دست‌هایشان بگیرند و خود را به مرزهای ایی استرالیا بیندازند.

می‌گوید: «یا مرگ است یا زندگی». مهن، زنی حدوداً ۳۵ساله است که سه‌سال پیش همراه کودک دوساله و شوهرش راه اقیانوس را پیش گرفتند و وارد استرالیا شدند. شوهرش به ناگهانی کار پیدا کرده و زندگی‌شان تا حدودی به یک زندگی عادی بازگشته است. اما با گذشت سه‌سال، هنوز دردی از مهاجرت بر پاهایش به یادگار باقی‌مانده و معتقد است که اگر سختی راه را می‌دانست، شاید هیچ‌وقت پا بر آن قایق ماهیگیری نمی‌گذاشت. هنوز نمی‌داند چه حشره‌ای پایش را گزیده است اما در تمام این سه‌سال هنوز موفق نشده پاهای زخمی و قاج‌خورده‌اش را درمان کند.

جان را در کف دست می‌گیرند

راه سخت است؛ حتی بیشتر از آنچه شنیده و تصاویرش را دیده‌اند. همه مسافران از مدتی قبل به اندونزی آمده‌اند تا از راه اقیانوس به استرالیا بروند. چندان‌را می‌گیرند تا با قایق دیگری حمل شوند. هیچ اطلاعات خاصی به مسافران داده نمی‌شود جز آنکه حتما باید پیش از رسیدن به مرز، پاسپورت‌های کشور خود را در آب بیندازند و هیچ‌کس حق داشتن «جی‌پی‌اس» را ندارد حتی ناخدا، و گر نه عاقبت بدی برای همه خواهد داشت. آدم باید راها باشد؛ با یک‌دست لباس که نشان دهد همه‌چیز خود را گذاشته و ناگاهان از راه قایق به مرز این کشور رسیده است. بعد، استرالیایی‌ها مسافران را از آب می‌گیرند. زمان سفر، نیمه‌های شب است، در تاریکی مطلق به طوری‌که گشت‌ها و نیروهای حفاظتی نباید متوجه هیچ حرکت، نور یا حتی کوچک‌ترین صدا شوند. سکوت شب از چشم‌های وحشت‌زده و صدای نفس‌هایی که انگار راهشان از گلو بسته شده سنگین‌تر می‌شود.

جمعیت کم نیست؛ بیشتر از صدنفر هستند. باید مقداری از آب راه را پیاده بروند، یکی‌یکی در صفی طولانی وارد آب می‌شوند. آب کم‌کم تا نزدیکی‌های بینی بالا می‌آید اما نباید هیچ گفت، حتی نباید روی را برگرداند. بچه‌ها را روی سر پدرها می‌گذارند تا بالاتر از آب قرار گیرند و خفه نشوند؛ کودکان چندماهه‌ای که در اولین تجربه سفرشان هیچ‌چیز جز ترس، تاریکی، نگرانی و آب‌های تاریک اقیانوس نمی‌بینند. سپس همه مسافران سوار قایق می‌شوند؛ همان قایق‌های کوچک ماهیگیری‌ی که ظرفیت بیش از ۳۰نفر را ندارد و برای راه طولانی مناسب نیست.

اما تازه آغاز سفر است؛ مهاجران، مرگ را مقابل چشم‌انشان می‌بینند. ۱۴ تا ۲۰ روز سفر بر روی قایق ناایمن آغاز می‌شود. حرکت موج‌ها دل و روده مسافران را برهم می‌ریزد به طوری‌که هیچ‌کس حتی نمی‌تواند قطره‌ای آب بنوشد. در همین مسیر و بر اثر موج‌های بلند و محکم اقیانوس است که بسیاری کشته می‌شوند. یکی از مسافران این قایق‌ها تعریف می‌کند: «البته قایق ما جان سالم به‌در برد اما هنوز هم نمی‌توانم مرگ بهترین دوستانم را که در قایق بعدی بودند فراموش کنم. یکی از آشنایان نزدیک‌مان بودند. فکر کنید که در ایران ما همواره با هم بودیم و ارتباط خانوادگی زیادی داشتیم. برای همین بچه‌های آنها هم تصمیم گرفتند با ما مهاجرت کنند و در قایق بعدی ما بودند اما هر چه منتظر شدیم، دیدیم به ساحل نرسیدند.» او می‌گوید: «باور کردنی نبود؛ پدر و مادرش دایم به ما رنگ می‌زدند و خبر می‌خواستند. اصلا نمی‌دانستم باید چه به آنها بگویم. هم خودم ناراحت بودم و دایم گریه می‌کردم و هم باید به پدر و مادر نزدیک‌ترین دوستانم می‌گفتم که همه فرزندانشان را یکجا از دست داده‌اند. هنوز این خاطرات ناراحت‌م می‌کند.»